

# سید محمد

مردشاهه آرپاتازد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: فرارهایی از زندگی امیر سربین شهید فرامرزی بیاس، گردآوری و بازبینی سیدمحمد آرپاتازد؛ تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، مجری طرح اداره هنری، استاد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی، ویراستار سیدمحمد آرپاتازد.

مشخصات نشر: شهید نشرایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۴۴ ص. - محور (رنگی)، ۱۷۰×۱۱۱ ص. م.

فهرست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۱، ص ۶۱.

شابک: 978-622-6608-48-0

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: عباسی، فرامرزی، ۱۳۱۷ - ۱۳۶۰.

موضوع: سرداران -- ایران -- خاطرات

موضوع: Iran -- Diaries -- Generals

موضوع: شهیدان -- ایران -- نایل -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: Diaries -- Survivors -- Iran -- Babol -- Martyrs

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- خاطرات

موضوع: Iran - Iraq War -- ۱۹۸۰-۱۹۸۸ -- Diaries -- Martyrs

شابکه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

شابکه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری، اداره نشر، استاد و انتشارات

شابکه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۱، ص ۶۱.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۶۱ / ۴۹۶ / DSR۸۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۸۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: 056۸2۵۲



عَلَيْهِ السَّلَامُ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
وَأَسْرَمُوا



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی امیر سرتیپ شهید فرامرز عباسی  
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)  
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی  
مجری طرح: اداره هندی، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: سید محمد آریانزاد

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۴۸-۰

قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلید مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

## سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ اَلْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

احتیاج داریم.» (امام خامنه‌ای رحمته الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)  
 (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش‌هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می‌درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

# فرمانده عباسی



تاریخ تولد: ۱۳۱۷      محل تولد: طالقان      تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۲/۲۱

محل شهادت: عملیات ذوالفقار منطقه عملیاتی آبادان      گلزار: حرم مطهر امام رضا علیه السلام

آخرین سمت: فرمانده گردان ۱۰۴ پیاده لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه علیه السلام

سال ۱۳۱۷ در منطقه طالقان، نزدیکی شهر کرج در خانواده‌ی متدین و با ایمان عباسی، کودکی پا به عرصه‌ی گیتی گذاشت که نام او را فرامرز نهادند. دروس ابتدایی و دبیرستان را با موفقیت به پایان رساند و موفق به اخذ مدرک دیپلم شد.

در سال ۱۳۳۹ با ورود به دانشکده افسری به استخدام ارتش در آمد و پس از فارغ‌التحصیل در سال ۱۳۴۳ به لشکر ۷۷ خراسان مستقر در شهر مشهد منتقل و مشغول انجام وظیفه شد.

وی در ۱۲ تیرماه ۱۳۴۹ با خانم همایزدیان ازدواج کرد و تشکیل خانواده داد که ثمره‌ی دو فرزند که



از او به یادگار مانده‌اند. یک دختر به نام رامش و پسری به نام آرش است.

با توجه به این که در آن زمان جو خدمت در ارتش به گونه ای بود که افراد متدین و متعهد راهی برای پیشرفت نداشتند، ایشان به نحوی عمل می نمود که ضمن رعایت مقررات، مبلّغی خوب و مؤثر برای هم رزمانش باشد. تمامی کسانی که با او هم خدمت بودند یک دل و یک صدا معتقد بودند که ایشان با همه متفاوت است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با شروع جنگ در کنار رزمندگان لشگر ۷۷ پیروز ثامن الائمه علیه السلام در منطقه‌ی عملیاتی به جنوب دفاع از آرمان های اسلام و انقلاب اسلامی مشغول شد.

شهید فرامرز عباسی که تازگی به درجه‌ی سرگردی نایل شده بود، آن چنان رشادتی از خود نشان داد که در همان ابتدای جنگ تعداد زیادی از مزدوران بعثی را به خاک سیاه نشاند و به خاطر همین شجاعت و رشادتی که از خود نشان داد از

سوی فرماندهی مورد تشویق قرار گرفت .  
شهید عباسی در عملیات "آزاد سازی سوسنگرد"  
که در سال ۱۳۵۹ انجام شد، نقش چشم‌گیری  
داشت و در عملیات های دیگری مثل "شکست  
حصر آبادان و آزاد سازی خرمشهر" نیز حضور داشت .  
امیر شهید فرامرز عباسی سرانجام به تاریخ ۲۱  
اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در حالی که در منطقه آبادان،  
عملیات ذوالفقار فرماندهی گردان ۱۰۴ پیاده  
لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه علیه السلام را برعهده داشت،  
بر اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن بعثی، شربت  
شهادت نوشید و دعوت حق را لبیک گفته و به  
لقا... پیوست .

پیکر مطهرش پس از تشییع در مشهد مقدس  
در صحن آزادی حرم مطهر در جوار حضرت ثامن  
الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام به خاک سپرده  
شد .

خانواده ما اهل مشهد هستند. آقا فرامرز در مشهد خدمت می کردند و سه سالی با مادرشان مستأجر خاله‌ی مادرم بودند و در همان جا بود که مرا دیدند و مادرشان به خواستگاری ام آمد.

آقای عباسی نظامی بودند، پدرم ایشان را دیدند و صحبت کردند و چون مدتی از قبل که با خانواده‌ی آنها آشنایی داشتیم او را تأیید کردند و من هم دیدم ایشان فرد با شخصیتی است، قبول کردم.

مراسم عقد، بسیار ساده و در منزل پدری من انجام شد و پس از مدتی جشن عروسی را برگزار کردیم. وقتی ازدواج کردیم همسرم سروان بود. یک سال پس از ازدواج به تهران منتقل شدیم.

سه سال تهران بودیم و بچه ها هر دو در تهران به دنیا آمدند. سپس به شیراز و سنندج رفتیم و هم‌زمان با انقلاب اسلامی به مشهد برگشتیم.

بچه ها ۶ و ۸ ساله بودند که مهرسال ۵۹ جنگ تحمیلی شروع شد. آبان سال ۵۹ هم‌سرم با لشگر ۷۷ خراسان به جبهه رفت.

اسفند ۵۹ یک نوبت به مرخصی آمد و ۱۲ روز پیش ما ماند و آخرهای اسفند ۵۹ دوباره به جبهه رفت و اردیبهشت ۶۰ هم شهید شد. روی هم رفته ۶ ماه در جبهه بود.<sup>۱</sup>

**همایزدیان، همسر شهید**

از آن زمانی که به عقد او درآمدم تا وقتی که شهید شد ۱۱ سال طول کشید. با توجه به این که افسر وظیفه شناسی بود در بیشتر ایام زندگی مشترک ما، همیشه در مأموریت و مانور و این گونه برنامه‌ها حضور داشت. ما صاحب ۲ بچه شده بودیم. اما زیاد همسرم را نمی‌دیدم. او انسانی بسیار وظیفه‌شناس، خوب و مهربان بود و همه خانواده هنوز هم از خوبی‌هایش یاد می‌کنند. خاطراتم از او کوتاه است و محدود به ایامی می‌شود که هر چند ماه یک بار، از مأموریت‌ها و برنامه‌های کاری فراغ می‌شدند. که از مأموریت‌ها و برنامه‌های کاری فارغ می‌شد، اما

بیشتر از خوبی‌ها و انسانیت‌اش به یاد دارم.  
نه این که من به عنوان همسر شهید بگویم، همه  
به نیکی از او یاد می‌کنند.  
همه‌ی نزدیکانش در محل کار، او را افسری  
وظیفه‌شناس می‌شناختند که به خوبی ارگانش را  
سرپرستی می‌کرد. در خانه هم معمولی و با محبت  
و خانواده‌دوست بود. ما یک زندگی معمولی  
داشتیم.<sup>۱</sup>

**همایزدیان، همسر شهید**

شوهرم در همان اولین ماه های شروع جنگ و در  
آبان سال ۵۹ عازم جبهه ها شد. ۳ ماه طول کشید  
تا به مرخصی آمد. اواخر همان سال بود که برای  
چند روزی پیش ما آمد و در روزهای پایانی اسفند  
دوباره راهی خط مقدم جنگ گردید.

آن زمان وقتی به مرخصی آمد من و همه ی خانواده  
با در دست داشتن دسته های گل به استقبالش  
رفتیم. وقتی هم که رفت با او خداحافظی کردم و  
به خدا سپردمش. اما هیچ وقت بازنگشت تا این  
که ۳ ماه بعد در بیستمین روز اردیبهشت سال ۶۰،  
منطقه ی آبادان و عملیات ذوالفقار به سکوی  
پروازش تبدیل شد و..<sup>۱</sup>

**همایزدیان، همسر شهید**





هنوز تازه ۷ ماه از شروع جنگ گذشته و ۳ ماه بود که ما فرامرز را ندیده بودیم. آخرین دیدارمان برمی‌گشت به مرخصی او در اواخر بهمن سال ۵۹، هرروز چشم انتظارش بودم.

آن زمان خانه ما در سه راهی آب و برق مشهد بود. در یکی از روزهای پایانی اردیبهشت سال ۶۰ آقای درجه داری از لشکر ۷۷ به در خانه‌ی ما آمد، اما وقتی متوجه شد که من تنها هستم، صحبت و حرف خاصی نگفت و پس از گرفتن آدرس شوهرخواهرم، رفت.

بعد از آن برادران فرامرز یکی یکی از تهران خانه‌ی

ما آمدند. اوضاع عجیبی شده بود، گویا همه نکته ای را می دانستند که من از آن آگاه نبودم! بعد از مدتی به من گفتند که فرامرز زخمی شده است و در حال بازگرداندن او به مشهد هستند.

شوکه و بهت زده شده بودم. هیچ کس حاضر نبود خبر اصلی را به من اعلام کند. تا نزدیک غروب طول کشید که در نهایت خبر را به من گفتند؛ «فرامرز عباسی به شهادت رسیده است.»<sup>۱</sup>

### همایزدیان، همسر شهید

۱ روزنامه خراسان رضوی - مورخ پنجشنبه ۱۳۹۰/۰۲/۲۲ شماره انتشار ۱۷۸۳۳

فرامرز نظامی بود و در ستاد ارتش خدمت می کرد او رئیس رکن ۳ و زیر ذره بین بود و نمی توانست در فعالیت ها شرکت کند و فرصت هم نداشت که دنبال فعالیت های دیگر برود.

شهید همسو با وظیفه‌ی خود عمل می کرد وقتی هم جنگ شروع شد بدون درنگ به جبهه رفت و فرصتی برای فعالیت‌های دیگر پیدا نکرد از آن جا که بسیار وظیفه شناس بود و برای سوگندی که در ارتش خورده بود پای بندی داشت با شروع جنگ به جبهه رفت.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم باز نشسته امیرروح... سروری، هم رزم شهید**

## قسم خورده

وقتی می خواستند به جبهه بروند، من خیلی ناراحت بودم. حتی بار دوم که عازم منطقه بودند گفتم نمی شود، شما نروید؟! از حرف من ناراحت شد و گفت: "تو چرا این حرف را می زنی من قسم خوردم و این لباس را پوشیدم؟ من نروم و از این مملکت دفاع نکنم چه کسی برود؟!"



من و فرامرز در رُکن سوم ارتش خدمت می کردیم و او بدون اغراق از ورزیده ترین و مثبت ترین افسرانی بود که در آن زمان در ستاد لشگر داشتیم. با حرکت لشگر ۷۷ به منطقه‌ی جنوب برای پاک‌سازی شرق کارون، به دلایلی ایشان از رُکن ۳ منفک شد و سرپرست گردان ۱۰۴ شد.

این واحد در حساس‌ترین منطقه یعنی "فیاضیه" مستقر و مشغول هدایت یگان خود در خط بود. تا دو ماه هر چند روزی یک بار ما برای بازدید از مناطق خدمت ایشان هم می‌رفتیم، و در این دیدارها دقت و وظیفه‌شناسی شهید قابل توجه بود.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم بازنشسته امیرروح... سروری، هم‌رزم شهید**

اوایل سال ۱۳۶۰ بود که لشکر ۷۷ پیاده از آستان مقدس حضرت ثامن الائمه علیه السلام با هدف رفع تجاوز دشمن بعثی به منطقه‌ی زجر کشیده و صدمه دیده‌ی خرمشهر و آبادان اعزام گردید. پس از مدتی که از حضور لشکر در منطقه عملیات می‌گذشت و رکن سوم نهایت فعالیت خود را برای شناسایی و سازماندهی عملیات یگان‌ها آغاز نموده بود.

برای فرماندهی گردان ۱۰۴ پیاده که در منطقه «فیاضیه» در مقابل نیروهای متجاوز دفاع می‌نمود. فرماندهی لشکر تصمیم گرفت یکی از افسران زبده‌ی ستاد را به آن منطقه اعزام نماید. بدیهی است افسری که برای چنان مأموریت

خطیری اعزام می‌گردید، باید افسری توانا باشد تا بتواند با نبوغ و کارآیی خود گردان را در چنان شرایط حساس اداره نماید.

این افسر نیز از رکن سوم انتخاب گردید و آن هم شهید سرگرد فرامرز عباسی بود.<sup>۱</sup>

---

۱ کتاب پژواکی از خاطره‌ها، مجموعه خاطراتی از فرماندهان، افسران و درجه داران شرکت کننده در عملیات ثامن الائمه / به قلم روح ا...  
سروری



## بابام کی ہی آید؟

من سه روز قبل از شهادتش او را دیدم. به یاد دارم برای یک مرخصی چند روزه می خواستم به مشهد بیایم، به فرامرز گفتم: اگر در مشهد کاری دارید انجام دهم؟

ایشان یک نامه دادند که برای خانواده شان در مشهد ببرم. به مشهد که رسیدم با همسرم به خانہی ایشان رفتیم و نامہ را تحویل دادیم. وقتی می خواستیم خدا حافظی کنیم، دختر کوچکش ما را ول نمی کرد و از ما می پرسید کہ بابام کی می آید؟ و ...

با مہربانی بہ دختر بچہ گفتم: من می روم و ایشان

می آید. وقتی به منطقه برگشتم، قرار شد که ایشان پس از ۴۸ ساعت با هواپیما به مشهد برود. زمانی که ۸ صبح من در خدمت فرمانده لشگر به منطقه رفتیم، به اولین پاسگاه که رسیدیم، متوجه شدیم ایشان لحظاتی قبل هنگام رتق و فتق امور در خط با شلیک خمپاره‌ی دشمن در منطقه «فیاضیه» به شهادت رسیده است. این خاطره‌ی دیدار با کودک آن شهید برای من بسیار غم‌انگیز بود.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم باز نشسته امیرروح... سروری، هم رزم شهید**



شهید فرامرز عباسی انسان بسیار والایی بود. او برابر منطق ارتش، با سربازان و افسران برخورد می کرد. در ظاهر محکم و در عین حال به شدت انسان و علاقمند به سربازان بود. هر مأموریتی که به ایشان ابلاغ می شد، مشکلی را مطرح نمی کرد و در هر شرایطی دستور فرمانده اش را اطاعت می کرد.

فرامرز عباسی از قهرمانان تیراندازی ارتش بود که در مسابقات بین المللی ارتش های جهان شرکت می کرد. و این یک افتخار برای ارتش ایران بود. شهید، افسر شجاعی بود و از نظر من مصداق کامل شعری بود که می گوید: صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را - تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم باز نشسته امیرروح... سروری، هم رزم شهید**

من ایشان را از سال ۴۳ می شناسم. فرامرز اهل کرج بود. زمانی که من فارغ التحصیل شدم و به مشهد آمدم، به صورت اتفاقی با او در یک واحد بودیم. در سال ۴۴ با هم در زاهدان خدمت می کردیم.

فرامرز فرزند آخر خانواده اش بود و همیشه مادرش همراه بود. مادرش را تقدیس و خیلی به او رسیدگی می کرد.

حتی پس از ازدواج، مادرش با آنها زندگی می کرد. سال ۴۶ با هم به پادگان مزدوران منتقل شدیم، من فرماندهی گروهان بودم و در صف و ایشان در رکن ۳ گردان خدمت می کرد.

وقتی مأموریت ما در زاهدان تمام شد، ما چند نفر افسر بودیم که سابقه‌ی خدمت خوبی داشتیم. برای همین ما را به لشکر مشهد برگرداندند. اخلاق خوبی داشت با همه دوست بود ایشان از نظر ادبی، طنز گفتار بود.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم امیرعلی صدیق زاده، هم رزم شهید**





ما بعد هزار روزه دره ... ما بزرگ دره ...  
 نخواهد شد ... در ...  
 در ...



...  
 ...

۲۱ - ۱۲ - ۵۹



## خبرناخوش آیند

اردیبهشت ماه سال ۶۰ بود که من می خواستم به مرخصی بیایم، ایشان در گردان ۱۰۴ در "فیاضیه" بودند. من از "ماهشهر" به ایشان زنگ زد که آقا فرامرز! اگر به مرخصی می آیی برگ مرخصی از لشگر بفرستم تا با هم برویم؟

گفت: من الان نمی آیم، هفته دیگر می آیم. من به مشهد رفتم. روز پس از آمدنم به مشهد، امیر سروری به من زنگ زد که آقا یک خبر ناخوش آیند دارم و بی مقدمه خبر شهادت فرامرز را به من داد. من با تأثر فراوان به لشگر آمدم تا برای مراسم دستورات لازم را بدهم.

در دفترم نشسته بودم که خانم فرامرز به پادگان و به دفتر من آمد بی خبر از اتفاقی که افتاده بود، احوالپرسی کردیم و ایشان گفتند؛ خودروی ما بنزین ندارد، آن زمان تهیه بنزین سخت بود، به سرباز رکن سوم گفتم سوئیچ را بگیرد و باک را از پمپ لشگر پر کند.

سرباز که رفت خانم عباسی پرسید که چرا فرامرز نیامد؟ کما بیش داستان را گفتم اما چون من مأمور ابلاغ خبر شهادت نبودم حرفی نزدم فکر کردم چرا من ایشان را رنجیده خاطر کنم.

سرانجام خبر شهادت ابلاغ شد و تشییع و مراسم انجام گرفت و چون هنوز روزهای اول جنگ بود و شاید فرامرز دومین افسری بود که در لشگر به شهادت رسیده بود شهید را در حرم مطهر امام رضا علیه السلام به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم امیرعلی صدیق زاده، هم رزم شهید**

یادم هست ما یک استواری داشتیم به نام «سید کاظم حسینی» که با فرامرز دوست خانوادگی بودند. فرامرز یک روز می‌رود به خانه حسینی می‌بیند خانم ایشان در حیاط نشسته و با دست لباس می‌شوید. وقتی این صحنه را می‌بیند بدون درنگ خداحافظی می‌کند.

خانم حسینی می‌پرسد پس چرا می‌روید؟  
می‌گویند کاری دارم به آقای حسینی بگویند الان برمی‌گردم.

فرامرز می‌رود و یک ماشین لباس‌شویی می‌خرد و با وانت به خانه حسینی می‌برد و یک نصاب هم با خود می‌آورد تا ماشین را نصب کند. فرامرز چنین شخصیتی بود.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم امیرعلی صدیق زاده، هم‌رزم شهید**



من هیچ وقت حُسن سلوک او را فراموش نمی‌کنم. فرامرز کسانی را که از نظر مالی در استضعاف بودند، حمایت می‌کرد و بخشی از حقوقش را به سربازهای بی بضاعت می‌داد.

او هم در صف و هم در ستاد، افسری شایسته و اهل منطق بود. علاوه بر وظایف نظامی‌اش، به علت درست‌کاری که داشت، فروشگاه‌های داخل ارتش به دست ایشان اداره می‌شد و از نظر مالی بسیار صداقت داشت؛ او یک انسان تمام عیار بود.<sup>۱</sup>

**سرتیپ دوم امیرعلی صدیق زاده، هم رزم شهید**

## فرمانده قهرمان

شهید فرامرز عباسی افسری بود، به صفات عالیه متصف، فرماندهی بود بسیار هوشیار و دانا، جوانی بود ورزش کار و یک نظامی قاطع و موقع شناس. او در ادوار گذشته به دلیل لیاقت و شایستگی‌ها، بارها در مسابقات نظامی در سطح بین‌المللی مقامی شامخ کسب کرده بود.

در بسیاری از عملیات و مانورها شرکت نموده بود و به همین دلیل حضور او در رکن سوم لشکر، از نقطه نظر ستادی تا حد زیادی اعتماد را دریگان‌های تابعه ایجاد نموده بود. ضمن این‌که قبل از ورود لشکر به منطقه‌ی

"آبادان - خرمشهر"، به همراه گردان ۱۴۸ پیاده در منطقه‌ی جنوب در عملیات مؤفقت آمیز لشکر ۹۲ زرهی اهواز شرکت کرده بود.

گرچه غیبت او در رکن سوم در آن شرایط اثرات منفی بر جای می‌گذاشت، لیکن اهمیت اداره گردان مستقر در خط مطمئناً از چنان ویژگی بر خوردار بود که می‌توانست این کمبود را جبران کند.

سرگرد فرامرز عباسی به گردان ۱۰۴ پیاده مستقر در منطقه "فیاضیه" اعزام گردید و توانست اداره‌ی گردان را در نبود فرماندهی آن بر عهده گرفته و در مدت کوتاهی خطوط دفاعی را استحکام بخشیده و یگان مذکور را بدون هیچ مشکلی برابر طرح و ابلاغی اداره نماید.

**سرتیپ دوم باز نشسته امیرروح... سروری، هم رزم شهید**







سپاس از این ائمه

شهری زینبی

خانواده های شهید و جانبازان از ارزشهای اصلی جامعه هستند  
( **مقام معظم رهبری** )

خانواده معظم شهید فرامرز عباسی

در جشن عید بزرگ بخت پیامبر بکانه . محمد مصطفی صل الله علیه  
و آله وسلم و در سالی که به نسام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه  
السلام آراسته است و در برزخ عیالات الهی توفیق آنسرا بدانتم که در  
خدمت آن خانواده معزز باشیم . اسلام ناب محمدی و مرزهای پرفروغ  
مهن استلزامی جزو بنا ایشمار و جانبازی رزم آوران دلآوری که بنا  
باشکرمی خانواده های شجاع و با ایمان خود هستی پربرکت خویش بر  
سر پیمان گذارند استوار و برقرار نسیم گردید . واینگ پرچم پر افتخار  
پاسداری و نبرد شرافتمندانه در راه دفاع از همه ارزشهای تکوینی الهی  
در دستان پرصلابت آن خانواده محترم که بازماندگان شایسته شهیدان  
نیروی زمین ارتش جمهوری اسلامی ایران هستند سه اهتزاز در آمده  
است . این لوح به پاس آئینه ایثار و رشادت و به یاد این روز خجسته  
تقدیم می گردد

فرمانده نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ سید عبدالعلی پور شاسی  
پنجشنبه ۱۳۷۶/۰۲/۰۱  
مقرتیب ستان محمد تقی



## آتش‌بازی

وضعیت و شدت آتش دشمن طوری شده بود که جسارت خارج شدن از سنگر و جان پناه را از سربازان گرفته بود. مدتی طول کشید تا سربازان به صدای انفجار عادت کردند و تقریباً ترسشان ریخت. به مرور روحیه‌ی سلحشوری در بین سربازان پدید آمد.

طوری که عموماً داوطلب رفتن به گشتی رزمی و شناسایی می شدند.

در این مدت و قبل از اجرای "عملیات ثامن الائمه علیه السلام" یگان ما توانست علاوه بر وارد کردن تلفات و ضایعات به دشمن، خاکریزهای جدیدی را احداث و خود را به دشمن نزدیکتر کند.

در طی یکی از همین روزها بود که مواضع یگان ما مورد بازدید معاون گردان، شهید سرگرد فرامرز عباسی و فرماندهان گروهان قرار گرفت.

دشمن که گویا بویی از حرکات

در داخل مواضع ما برده بود، منطقه را  
زیر آتش خمپاره گرفت. در این آتش  
بازی، سرگرد فرامر زعباسی و استوار  
دوم غلامرضا اشرفی از پرسنل گردان  
۲۴۶ تانک که مأمور به گردان ما بود  
به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.<sup>۱</sup>

۱ کتاب پژوهی از خاطره‌ها، مجموعه خاطراتی از  
فرماندهان، افسران و درجه‌داران شرکت‌کننده در  
عملیات ثامن الائمه / به قلم روح‌ا... سروری